آکادمی

آکادمی نوع خاصی از مدارس است.

دوره های زیادی در آکادمی تدریس می شود که من به آنها می روم.

کهن

اگر چیزی باستانی باشد ، بسیار قدیمی است.

من می خواهم ساختمانهای باستانی رم را ببینم.

تخته

تخته یک تکه چوب مسطح است.

تابلو از چند تخته چوبی ساخته شده بود.

قرن

یک قرن صد سال است.

شرکت ما یک قرن تجارت خود را در لندن جشن می گیرد.

سرنخ

سرنخ یک واقعیت یا شی است که به حل یک راز یا جنایت کمک می کند.

کارآگاه برخی سرنخ ها را در پیاده رو پیدا کرد.

کنسرت

کنسرت رویدادی است که در آن مردم به موسیقی گوش می دهید.

دیشب از کنسرت لذت بردم. گروه بسیار خوبی بود.

استان

استان بزرگترین تقسیم سیاسی ایالت در ایالات متحده است.

او می خواست نماینده شهروندان استان خود باشد.

فرهنگ لغت

فرهنگ لغت کتابی است که به شما معنی کلمات را می دهد.

من از فرهنگ لغت برای یادگیری کلمات جدید استفاده می کنم.

وجود داشتن

وجود داشتن به معنای واقعی بودن است.

آیا واقعاً فکر می کنید تک شاخ ها تا به حال وجود داشته اند؟

تخت

چیزی را تخت توصیف می کنند که صاف و روان است و بدون هیچ قسمت خمیده ای.

پدر و مادرم آخر هفته یک تلویزیون صفحه تخت جدید خریداری کردند.

آقا

نجیب زاده مرد خوبی است.

پدربزرگ من یک آقای نجیب و مهربان است.

پنهان

پنهان به معنای این است که به راحتی مورد توجه واقع نشود یا یافتن آن بسیار سخت باشد.

دوربین مخفی همه چیز را در پارکینگ ثبت کرده است.

شاید

ازmaybe برای نشان دادن اینکه چیزی ممکن است یا احتمال دارد درست باشد استفاده شده میشود.

اگر به اندازه کافی سخت تمرکز کنم ، شاید بتوانم به جواب صحیحی برسم.

افسر

یک افسر یک رهبر در ارتش است.

سربازان از دستورات افسر پیروی می کردند.

اصلی

اگر چیزی اصلی باشد ، اولین مورد آن است.

این نقاشی اصلی مونالیزا است.

کوبیدن

کوبیدن به معنای ضرب و شتم چیزی چندین بار با قدرت است.

میخ را با چکش کوبید.

روند

فرآیند ، مراحلی است که باید برای انجام کاری برداشته شود.

تهیه کیک یک فرآیند طولانی است.

انتشارکردن

نشر کتاب به معنای چاپ و آماده فروش کردن ان است.

آن شرکت روزنامه های روزانه منتشر می کند.

تئاتر

تئاتر ساختمانی است که در آن نمایش و فیلم تماشا می کنید.

برای دیدن یک نمایش به تئاتر رفتیم.

ثروت

ثروت مقدار زیادی پول است.

یکی از مهمترین موارد برای بعضی افراد ثروت است.

آکادمی آدامز مدرسه خوبی بود. پسران آنجا زندگی می کردند و کلاس می گذراندند. تام تمام هفته سخت کار کرد. در یک شنبه ی بهاری ، او می خواست کاری سرگرم کننده انجام دهد!

او از دوست خود جف خواست که به سالن سینما برود. جف پاسخ داد: "ببخشید". "من به یک کنسرت می روم."

بنابراین تام از جو خواست که به سینما برود. اما تیم فوتبال جو یک بازی داشت.

بعد ، تام از سالن به سمت اتاق برد رفت. برد مشغول خواندن یک کتاب قدیمی بسیار بزرگ بود. تام گفت: "سلام ، برد". "آیا شما یک فرهنگ لغت می خوانید؟ به نظر می رسد باستانی است. "

"نه این ثروت شهرستان آدامز نام دارد. این در مورد طلای پنهان در شهرستان آدامز است. بیش از یک قرن قدمت دارد. در سال 1870 منتشر شد! نگاه کن ، حتی جلد اصلی آن روی آن است. "

تام پرسید ، "از کجا پیدا کردی؟"

"این از دوست پدرم است. او آقای خوبی است ، یک افسر ارتش است. " برد پاسخ داد.

"طلا واقعاً وجود ندارد ، مگر نه؟" تام پرسید.

"نمی دانم ، اما شاید! در این کتاب سرنخی از آن وجود دارد. بیایید آن را پیدا کنیم! " جستجوی طلا سرگرم کننده به نظر می رسید.

اولین سرنخ پیدا کردن یک درخت مسطح در زیر زمین بود. تام گفت: "این باید در جنگل باشد."

برد گفت: "درخت صاف می تواند یک تخته زیر خاک باشد. این می تواند طلا را بپوشاند. "

تام و برد تمام صبح در خاک حفر کردند. روند جستجوی طلا باعث گرسنگی آنها شد. آنها آماده بودند تا برای ناهار توقف کنند. اما سپس برد ضربه سختی به چیزی خورد. تخته بود!

برد روی تخته کوبید تا وقتی که شکست. زیر آن سوراخ کوچکی وجود داشت. "نگاه کن!" او یک سکه طلا را بالا گرفت.

تام یک کاغذ را در سوراخ دید. "براد ، چیزهای بیشتری وجود دارد. این یک نقشه برای بقیه طلاست! "

برد لبخند زد. "بیا بریم!" و آنها برای یافتن ثروت شهرستان آدامز عجله کردند.